

قدرت الهی

محمدهادی عبد خدایی

استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۱

گفت‌وگو درباره قدرت الهی یکی از ارزنده‌ترین مباحث عقلانی و قرآنی و مهم‌ترین وجه امتیاز دیدگاه خداپرستان در مورد آغازگر آفرینش می‌باشد؛ زیرا الهیون اعتقاد دارند که پدیدآورنده جهان خداوندی توانا و حکیم و مختار است، ولی مادیون مبدأ آفرینش را ذراتی ناتوان و فاقد شعور و اراده می‌پندارند. قدرت از صفات ذاتی پروردگار متعال و بی‌نهایت است و بر همه چیز تعلق می‌گیرد و محدود به صادر اول نمی‌شود و سریان قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» بر خداوند متعال هم مغالطه‌ای بیش نیست. گر چه قدرت بر قبیح و محال ذاتی تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا شأن باری تعالی اجل از آن است که قبیح را انجام دهد و محال ذاتی هم صلاحیت تعلق قدرت را ندارد.

در این مقاله به دیدگاه‌های گوناگون در مورد ربط حادث به قدیم اشاره شده و نظریه حق تبیین گردیده و سرانجام هم نقش ایمان به قدرت الهی در زندگی انسان در خلال دو نمونه ترسیم شده است.

کلید واژه‌ها: قدرت الهی، محال ذاتی، ایمان، قدرت بر محال، قدرت بر قبیح.

قدرت الهی و نقش اعتقاد به آن

یکی از صفات ذاتی پروردگار متعال «قدرت» است. قدرت یا توانایی، عبارت است از توان فاعل نسبت به کاری که انجام می‌دهد، به طوری که توان عدم انجام آن را هم داشته باشد.

موضوع قدرت الهی در قرآن کریم با واژه‌های «قَدْر» و «قَدَر» (بر وزن فَلَاس و فَرَس) و مشتقات آن‌ها به کار رفته است. قادر و قدیر نیز دو اسم از اسمای حسنای پروردگار می‌باشند. در قرآن کریم اضافه بر اینها با واژه‌های مشابه هم

به قدرت خداوند متعال اشاره شده است؛ مانند قوی و عزیز.

قدیر به معنای توانا، صفت مشابه است و همان طور که گفته شد از اسمای حسنای الهی می باشد. این واژه چهل و پنج بار در قرآن کریم آمده است، از جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره/۲۰). راغب اصفهانی می گوید: قدیر آن است که آنچه را بخواهد، مطابق و مقتضای حکمت می کند، نه زیاد و نه کم. از این رو صحیح نیست غیر خدا با آن وصف شود. مقتدر نظیر قدیر است؛ مثل: ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ (قمر/۵۵). لیکن گاهی وصف بشر هم می آید! قدیر یا مقتدر در قرآن پیوسته در وصف خداوند آمده است.^۱

قادر به معنای توانا، اسم فاعل است و در هفت مورد در قرآن کریم آمده و خداوند متعال بدان وصف شده است، چنان که می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ (اسراء/۹۹).

قوی: یکی از اسمای حسنای پروردگار و به معنای نیرومند می باشد، چنان که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال/۵۲).

برهان قدرت

روشن ترین دلیل بر قدرت الهی، آفرینش و وضع شگرف آن می باشد، از سلول های قلب گرفته تا موی رگ های مغز و از ذره گرفته تا کهکشان، همه گویای قدرت اوست. قدرت خداوند، هم از نظر کیفی اهمیت دارد و هم از نظر کمی، هم قدرت در طراحی و نقشه دارد، هم در اجرا و ایجاد، هم در تربیت و رشد و هم در هدایت و مدیریت. یک دانه را درختی بارور می سازد و یک اسپرم را خردمندی فرهیخته، میلیاردها موجود شگرف را آفریده و میلیون ها ستاره و کهکشان را اداره می فرماید.

قرآن کریم به این برهان اشاره نموده، می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ (طلاق/۱۲).

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، قم، انتشارات اسماعیلیان، ص ۴۰۹.
۲. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۵۰.

ویژگی‌های قدرت پروردگار

قدرت اصیل و ذاتی

همان‌طور که گفته شد، یکی از صفات ذاتی پروردگار متعال، قدرت است و تنها قوی بالذات اوست، بقیه قدرت‌ها و قوت‌ها وابسته بدو می‌باشند. هیچ‌گونه نیرو و انرژی بدون عنایت او و ایجاد او در عالم تحقق نمی‌یابد و قوام ندارد. در این باره قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (کهف/۳۹) و مسلمانان هم در نماز خویش پیوسته هنگام قیام می‌گویند: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَفْعُدُ». هم‌چنان که خداوند غنی بالذات است و همگان نیازمند بدو می‌باشند، قوی بالذات هم تنها اوست و همگان محتاج بدو می‌باشند؛ چنان‌که فرمود: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر/۱۵).

قدرتی با اراده و اختیار

یکی از ویژگی‌های قدرت پروردگار متعال آن است که قدرت او اضافه بر درک و شعور، همراه با خواست و اراده وی می‌باشد. خداوند متعال در اعمال قدرت خویش، نه مضطر است و نه موجب، بلکه کاملاً مختار می‌باشد

یک جرثقیل، قدرت دارد، ولی نه شعور دارد و نه اختیار. بمب اتم هم بسیار قدرتمند است، اما قدرت او همراه با خواست و اختیار او نمی‌باشد، ولی قدرت خداوند با مشیت و اختیار اوست؛ یعنی می‌تواند اعمال قدرت نفرماید و کاری را انجام ندهد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (قصص/۶۸). خورشید نورافشانی می‌کند و مرکز نورانیت زمین و هزاران ماه و ستاره است، ولی نه درک دارد و نه اختیار، نمی‌تواند نورافشانی نکند، ولی خداوند متعال در همه کارهای خود مختار است؛ هر چه بخواهد می‌آفریند و هر چه را اختیار کند انجام می‌دهد.

موضوع اراده و مشیت الهی در بسیاری از آیات قرآنی مطرح شده است؛ هم درباره اصل آفرینش، چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ (روم/۵۴) و هم در مورد ازدیاد آن، چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فاطر/۱) و در مورد از بین بردن آن، چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ

جَدِيدٌ ﴿ابراهیم/۱۹﴾.

اصل قدرت از صفات ذاتی خداوند است، ولی اعمال آن از صفات فعل و برخاسته از اراده و مشیت اوست. خداوند متعال نسبت به اعمال قدرت هیچ گونه الزامی ندارد، چنان که نسبت به آفرینش الزامی ندارد. فرق امور ذاتی پروردگار با امور اختیاری وی و به تعبیر دیگر صفات ذات و صفات فعل او در آن است که امور ذاتی را نمی‌توان از خداوند سلب کرد به خلاف امور اختیاری؛ مثلاً نمی‌توان گفت: «یقدر و لا یقدر»، ولی امور اختیاری را می‌توان به صورت تردید بیان کرد، یا از او در مواردی که انجام نداده سلب نمود؛ مانند آنکه می‌توان گفت: «یخلق و لا یخلق» و «یحدث و لا یحدث».

اراده هم در روایات از صفات فعل وصف شده است و همراه با اعمال قدرت است و از این رو، چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است، آن را می‌توان سلب کرد: «... عن بُکَیْرِ بْنِ أَعینَ قَالَ قُلْتُ لِأَبی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: عَلِمَ اللَّهُ وَ مَشِیَّتُهُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ أَوْ مُتَّفِقَانِ؟ فَقَالَ: الْعِلْمُ لَیْسَ هُوَ الْمَشِیَّةَ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا تَقُولُ سَأَفْعَلُ

كَذَا إِنْ عَلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ دَلِیلٌ عَلَی أَنَّهُ لَمْ یَشَأْ، فَإِذَا شَاءَ كَانَ الَّذِی شَاءَ كَمَا شَاءَ وَ عَلِمَ اللَّهُ السَّابِقُ لِلْمَشِیَّةِ»^۱.

متکلمان مختار بودن خداوند را در مقابل تصور موجب بودن مطرح می‌کنند؛ یعنی خداوند متعال اختیار دارد و ملزم به کار خود نمی‌باشد.

خواجه طوسی در این باره می‌فرماید: «حدوث العالم بعد عدمه ینفی الایجاب»^۲؛ و حدوث جهان پس از عدم و نبودن آن، موجب بودن و ملزم بودن خداوند را نفی می‌کند و دلیل بر آن است که او الزام و ایجابی نداشته و ندارد.

قدرتی منزّه و مناسب

قدرت خداوند قدرتی است که مناسب خود او می‌باشد و اعلی و اجلّ از قدرت حیوان و انسان است. اعمال قدرت در انسان مبتنی بر تصور و تصدیق و پیدایش انگیزه روانی برای انجام کار است، حکیم سبزواری برای هر حرکتی پنج مقدمه بیان می‌کند و

۱. کلینی، *الکافی*، دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۱۰۹.
۲. علامه حلی، *کشف المراد*، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۷۳.

می‌گوید: حركة مَنَّا له مبادئ. البته این‌گونه امور از لوازم نفوس انسانی است که نسبت به مراد خود از آگاهی ضعیفی برخوردار هستند، ولی خداوند متعال منزله از این‌گونه مقدمات است که علم حصولی و تصور و تصدیق و داعی زائد بر ذات داشته باشد. حتی انسان هم هر چه آگاه‌تر باشد مقدار زمانی تصور و تصدیقش کوتاه‌تر خواهد بود؛ مثلاً اگر دست انسان در مقابله با نیش عقربی قرار گیرد فوری کنار می‌کشد، در صورتی که اگر در مقابله با چوبی قرار گیرد با سرعت و قاطعیت کنار نمی‌کشد. تفاوت اولی و دومی در تفاوت بین دو شیء و آگاهی انسان نسبت به خطر آن دو می‌باشد.

خداوند متعال چون آگاهی کامل به مصالح و مفاسد اشیاء دارد، با قدرت و قاطعیت و اراده و اختیار و مشیت انجام می‌دهد یا ترک می‌کند، بدون آنکه تروی و تردیدی در او وجود داشته باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خداوند می‌فرماید: «فاعلٌ لا باضطرابٍ آله، مُقدِّرٌ لا بجولٍ فِکرةٍ»^۱.

قدرت دائمی و همیشگی

قرآن کریم درباره خداوند می‌فرماید: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (الرحمن/۲۹)؛ هر زمانی او در کاری است. مسلماً منظور از یوم در اینجا شبانه‌روز بیست و چهار ساعته نیست؛ زیرا این معیار زمانی ما و ساکنان زمین است نه معیار کارهای الهی که به مراتب فراتر از این کره خاکی است. خداوند هر لحظه در کاری است و هیچ کاری او را مشغول نمی‌دارد چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لا یَشغَلُهُ شَأْنٌ»^۲ و هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد و لا یَشغله شَأْنٌ عن شَأْنٍ، مرتب امداد او به عالم هستی بلکه به هر ذره‌ای در هستی می‌رسد و اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالب‌ها.

قدرتی بدون عجز و خستگی

خداوند متعال دارای قدرتی تمام است و هیچ‌گونه عجزی در او وجود ندارد، چنان که می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْزَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۲. همان، خطبه ۱۷۸.

كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾ (احقاف/۳۳)؛ آیا نمی‌بینند خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و هیچ‌گونه عجزی در آفرینش آن‌ها نداشته است قادر می‌باشد که مردگان را زنده کند؟... نیز در آیه دیگر به صورت استفهام انکاری می‌فرماید: ﴿أَفَعَيْنَا بِالْحَلْقِ الْأَوَّلِ﴾ (ق/۱۵). «عی» به معنای عجز می‌باشد.

همچنین قدرت الهی همراه با خستگی نیست و در پی اعمال قدرت خسته نمی‌شود، چنان که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ (ق/۳۸)؛ ما آسمان‌ها و زمین و مابین آن‌ها را در شش روز آفریدیم و هیچ‌گونه خستگی هم ما را فرا نگرفت. «لغوب» به معنای خستگی است.

این است فرهنگ قرآنی، در صورتی که در تورات کنونی پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌گوید: «و در روز هفتمین خدا عملی کرد که به اتمام رسانیده بود، بلکه در روز هفتمین از اتمام کاری که کرد آرام گرفت. پس خدا روز هفتمین را متبرک ساخته آن را تقدیس نمود؛ زیرا در آن روز از تمام

کاری که خدا آفرید و ترتیب داد آرام گرفت.»^۱

قدرت بی‌نهایت و مسلط بر همه چیز
هم‌چنان که وجود پروردگار غیرمتناهی است قدرت او هم بی‌نهایت می‌باشد. از این رو بر همه چیز قدرت دارد؛ زیرا فاعل هر چه از نظر مرتبه وجودی کامل‌تر باشد قدرت او هم بیشتر خواهد بود و چون خداوند متعال وجودی بی‌نهایت و کامل است قهراً دارای قدرتی بی‌نهایت و کامل است و از این رو بر همه چیز قادر است.

قرآن کریم در مواردی از جمله در سوره بقره می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره/۲۰) و نیز می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ (کهف/۴۵). در مقابل قدرت خداوند کوچک و بزرگ تفاوتی ندارد، بلکه همگان در برابر قدرت او خاضع و خاشع می‌باشند. امام صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «الاشیاء له سواء علماً و قدراً و سلطاناً و إحاطة»^۲. نیز از امام

۱. تورات، سفر تکوین، فصل ۲، شماره‌های ۲ و ۳.
۲. المحاضرات، ص ۱۳۸؛ به نقل از: توحید صدوق، باب ۱۹، حدیث ۱۵.

صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: موسی کلیم علیه السلام هنگام مناجات در کوه طور به پروردگار عرض کرد و گفت: «رَبِّ أَرْنِي خَزَائِنَكَ»؛ پروردگار من خزائن خود را به من نشان ده.

خطاب رسید: «یا موسی خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ خزائن من عبارت از این است که هنگامی که چیزی را اراده کردم بگویم باش؛ او هم خواهد بود.

از این رو قدرت خداوند کاملاً نامحدود و بی‌نهایت است، ولی مخلوقات او محدود می‌باشند؛ گرچه دایره آفرینش بسیار گسترده است.

در قرآن کریم افزون بر آیاتی که بیان شد، آیات دیگری هم دال بر قدرت پروردگار متعال بر هر کار و هر چیزی وجود دارد؛ مانند اینکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ (فاطر/۴۴).

چنان که تعدادی از اسامی حسناى الهی هم بر این مطلب دلالت می‌کند؛ مانند قاهر و قهار و غالب و جبار. در این زمینه باید به نام مبارک «عزیز» هم توجه داشت.

دلیل قدرت الهی بر همه چیز

مرحوم علامه حلی ذیل فرموده: خواجه طوسی درباره قدرت باری تعالی که می‌فرماید: «وعمومیة العلة تستلزم عمومیة الصفة» اظهار می‌دارد که میزان تعلق قدرت الهی خصوصیت امکانی اشیاء است که در کلیه ممکنات این خصوصیت می‌باشد و چون صفت امکان، خصوصیت هر ممکن است، طبعاً قدرت خداوند متعال هم بر هر ممکن الوجودی هست و هر ممکن الوجودی ذیل قدرت الهی قرار می‌گیرد.^۱

قدرت بر محال

ابتدا می‌توان محال را به دو گونه تقسیم نمود، یکی محال عادی و دیگری محال ذاتی. محال عادی در واقع محال نیست، بلکه تصویری بیش نمی‌باشد و عبارت است از محالی که در حوزه قدرت بشری یا تصور او محال به نظر می‌آید، ولی محال ذاتی عبارت است از محالی که ذاتاً محال باشد؛ یعنی خالی از صفت امکانی است، مانند اجتماع نقیضین.

۱. کشف المراد، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۷۴.

قدرت بر محال عادی

همان‌طور که گفته شد، برخی از موضوعات از حوزه قدرت انسانی بیرون است، یا بر اساس اطلاعات او که در محدوده زمان خاصی می‌باشد، ممتنع به نظر می‌رسد؛ مانند شقّ القمر و معراج جسمانی و معاد جسمانی، ولی با توجه به قدرت لایزال الهی موضوع ساده‌ای است. برخی افراد با اطلاعات محدود خویش، معراج جسمانی را موجب خرق و التیام در فلک شمرده، آن را هم ممتنع می‌دانستند. از این‌رو معراج جسمانی را منکر شدند و از آن مهم‌تر با توجه به اطلاعات ناقص خویش، معاد جسمانی را انکار کرده، آن را تنها به معاد روحانی توجیه نمودند، ولی اکنون با کاوش‌های علمی و پیدایش اختراعات شگرف، بسیاری از اشیاى ممتنع نزد آنان ممکن شناخته شده بلکه تحقق یافته است. از یک سو قمر مصنوعی به ماه و مریخ فرستاده می‌شود و از سویی تصاویر آن‌ها از فاصله هزاران کیلومتر ارسال می‌گردد. از دیگر سو کلیه حرکات انسانی و اعمال او ثبت شده و سپس منعکس می‌گردد. با وجود کشفیات جدید که بخشی از مکشوفات علمی

است قهراً بسیاری از شبهات از بین رفته و یا می‌توان از آن‌ها پاسخ گفت و بسیاری از تفکرات و تعقلات فلسفی به تخیلات تبدیل گردیده و از دایره شبهه و اشکال خارج شده است.

به طور کلی باید توجه داشت اگر پیدایش اشیاء و بسیاری از موضوعات را با قدرت بشری مقایسه کنیم ممتنع به نظر می‌رسد، ولی اگر با قدرت الهی قیاس نماییم در دایره امکان قرار دارد. تحول یک نطفه گندیده به یک انسان فرهیخته و یک اسپرم ذره‌بینی به یک مغز متفکر انسانی از قدرت تمام جهان خارج است، ولی در دایره امکان الهی قرار دارد. با توجه به این نگرش، مشکل بسیاری از معجزات حل شده و پاسخ بسیاری از اشکالات داده می‌شود. از این‌رو خداوند متعال در پاسخ بسیاری از استبعادها در مورد معاد جسمانی، افکار را متوجه آفرینش اولیه انسانی نموده می‌فرماید: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ (اعراف/۲۹) و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (یس/۷۹).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَا

تُقَدَّرُ عَظْمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ
فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ^۱.

مجال ذاتی

قدرت خداوند متعال نامتناهی و شامل هر ممکن الوجودی می‌شود، ولی محالات ذاتی ذیل پوشش قدرت الهی قرار نمی‌گیرد و از دایره امکان بیرون است و قدرت بر آن‌ها تعلق نمی‌گیرد. در این خصوص ضعف در قدرت الهی نیست، بلکه مجال قابلیت پذیرش قدرت الهی را ندارد. به تعبیر دیگر، ضعف در فاعل نیست، بلکه مشکل در قابل است. اگر خواسته باشیم در مرتبه بسیار نازل‌تری مثلی بزینم، می‌گوییم نقاش هر چه مهارت و قدرت داشته باشد، ولی نقش بر آب امکان‌پذیر نیست. در اینجا ضعف در نقاش نمی‌باشد، بلکه آب قابلیت پذیرش نقش را ندارد، مگر آنکه از آب سیلان و روانی گرفته شود؛ آن‌گاه یخ شده، می‌توان بر آن نقشی را ثبت کرد.

بنابراین از اشکال معروف «آیا خداوند می‌تواند شریکی برای خود

بیافریند؟» چنین پاسخ داده می‌شود: وجود شریک برای خداوند متعال محال است و قدرت بر محال تعلق نمی‌گیرد؛ چون اجتماع نقیضین محال است. توضیح اینکه لازمه شریک بودن برای خداوند، وجوب وجود است و لازمه مخلوق بودن هم برای خداوند امکان وجود است و نمی‌شود یک شیء هم ذاتاً واجب باشد و هم ممکن، حتی تناقض در اصل سؤال هم موجود است؛ زیرا لازمه شریک بودن آن است که مخلوق نباشد و لازمه آفریدن آن است که مخلوق باشد.

مشابه این، سؤالی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام شد، شخصی از آن حضرت پرسید: آیا امکان دارد خداوند، جهان را در تخم مرغی جای دهد که نه جهان کوچک و نه تخم مرغ بزرگ شود؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ»؛ خداوند متعال به ناتوانی وصف نمی‌شود، ولی آنچه سؤال کردی شدنی نیست^۲. در اینجا هم

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۴۳؛ به نقل از: توحید صدوق.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

اشاره به محال ذاتی است که همراه با تناقض است.

در مقابل این نگرش، در برخی از روایات راه حلّی هم بیان شده است که نشانهٔ اعجاب‌آمیز صنع الهی است بدون آنکه تناقض هم لازم آید هنگامی که شخصی مشابه این سؤال را در خدمت حضرت امام صادق علیه السلام و نیز امام رضا علیه السلام مطرح نمود، حضرت عدسی چشم را مثل زد^۱.

آری تصویر جهان در عدسی چشم که به مراتب کوچک‌تر از تخم‌مرغ است منعکس می‌گردد. انسان در میان بیابانی هم کوه و دشت می‌بیند و هم رودخانه و دریا و یا مهم‌تر از آن، در یک شب پر ستاره، هزاران ستاره را در آسمان پهناور مشاهده می‌کند و عجب آن است که به هنگام مشاهده، کوه را به بزرگی کوه می‌بیند و بوته را به کوچکی بوته، آن هم از طریق عدسی چشم که حتی از عدس هم کوچک‌تر است. البته باید توجه داشت که در عدسی تصویر اشیاء منعکس است، ولی عین آن‌ها محال می‌باشد؛ چنان که امیر مؤمنان در روایت

۱. همان.

پیش فرمود. امام صادق و امام رضا علیهما السلام در بیان این مثال، راه حلّ معقولی را بیان می‌فرمایند که از یک‌سو نشانهٔ قدرت الهی است و از سوی دیگر محال ذاتی هم لازم نمی‌آید.

قدرت بر قبیح

خداوند متعال قادر مختار است. از این رو بر قبیح و عمل ناشایست قدرت دارد، ولی انجام نمی‌دهد، زیرا با اینکه مختار است حکیم و عادل هم می‌باشد. از این رو نه کار قبیح انجام می‌دهد و نه ظلم می‌کند و چنین فردی تفاوت دارد با فاعلی که اختیاری ندارد یا مجبور به عملی می‌باشد درجه نازل آن را هم در مخلوقات می‌توانیم مشاهده کنیم: یک فرشته گناه نمی‌کند؛ چون انگیزه گناه و اسباب و آلات گناه برای او وجود ندارد. یک انسان آلوده و معصیت‌کار گناه می‌کند؛ چون تحت تأثیر تحریکات شهوانی و نفسانی قرار می‌گیرد، ولی یک انسان فرهیخته و پارسا به ویژه معصوم به گناه دست نمی‌زند، چون عارف و آگاه به عواقب سوء گناه است و چون معرفت کامل به قبیح قبیح دارد، عمل قبیح انجام نمی‌دهد، مانند اینکه یک

ندارد از خدای واحد و بسیط جز یک چیز صادر شده باشد و این تکثر برآیند مخلوقات بعدی است که در نظام طولی و عرضی پدید آمده است. ما پیش از بیان اصل مطلب، ناگزیر از بیان مقدمه‌ای هستیم که بیانگر جهان‌بینی مکتب یونان و پیروان آنان می‌باشد.

نظام هستی از دیدگاه فلاسفه یونان و پیروان آنان

دیدگاه فلاسفه قدیم با نظرات بطلمیوس در مورد آفرینش پیوند خورده است. هیئت بطلمیوس اعتقاد بر آن بود که زمین مرکز آفرینش است و اطراف آن را نه فلک به صورت لایه‌ها یا پوسته‌های پیاز احاطه کرده است، به طوری که سطح محدب هر یک با سطح مقعر مافوق خود تماس دارد. از این افلاک نه‌گانه، هشت فلک مربوط به سیارات هفت‌گانه‌اند که هر کدام به نام آن سیاره خوانده می‌شود. نزدیک‌ترین فلک به زمین فلک قمر است و بعد از آن به ترتیب فلک عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و فلک زحل می‌باشد. دو فلک دیگر عبارت‌اند از فلک هشتم که فلک البروج هم نامیده می‌شود و

انسان با شخصیت در میان جمعی محترم عربده نمی‌کشد نه اینکه نمی‌تواند و قدرت ندارد، بلکه شخصیت او اجازه نمی‌دهد. چنین انسانی فرق می‌کند با فردی که گنگ است و با دستگاه تنفسی ناقص نمی‌تواند عربده بکشد یا فحاشی کند. همچنین معصوم فرق دارد با فرشته‌ای که اصلاً زمینه و وسیله معصیت در او وجود ندارد؛ شکمی ندارد که مال حرامی بخورد و زبان گوشتی ندارد که به غیبت آلوده‌اش گرداند. ولی معصوم گناه نمی‌کند؛ چون انسان فرهیخته‌ای که دست به دم عقرب نمی‌زند. خداوند متعال هم ظلم نمی‌کند و قبیح انجام نمی‌دهد؛ زیرا با وجود حکمت و عدالت او محال است که چنین کارهایی انجام دهد.

قدرت الهی و قاعده «الواحد لا یصدر

عنه الا الواحد»

بسیاری از فلاسفه قدیم و پیروان مکتب یونان را اعتقاد بر آن بود که از خداوند متعال به صورت مستقیم و بدون واسطه جز یک مخلوق چیز دیگری صادر نشده است؛ زیرا امکان

ستارگان ثوابت در آن قرار دارند. آخرین فلک هم عبارت است از فلک نهم که فلک الافلاک و فلک اطلس هم نامیده می‌شود و پیدایش زمان شبانه‌روز مربوط بدان است.^۱

حاج ملا هادی سبزواری در طبیعیات **منظومه** بدان اشاره دارد و می‌گوید: «الفلک الکلی تسعة و ذی...».

تمامی آفرینش و هستی از دیدگاه آنان بدین صورت بوده است. حال در مورد پیدایش این نظام با این خصوصیات که از سوی خداوند متعال پدید آمده است، ابتدا ذه عقل را تصور می‌کردند که همراه با افلاک به صورت طولی و به طریق زیر پدید آمده‌اند: از مبدأ متعال تنها عقل نخستین صادر شده و عقل اول به واسطه وجوب گیری (وجود) خود عقل دوم را، و به جهت امکان ذاتی (ماهیت) فلک اقصی (فلک الافلاک) را آفرید. عقل دوم نیز مبدأ عقل سوم و فلک دوم گردید و عقل سوم سبب عقل چهارم و فلک سوم است و همچنین تا نوبت رسید به عقل دهم که آن را خدای عالم طبیعت و

رب النوع بشر و عقل فعال می‌نامند و او باذن الله موجد نفوس ناطقه و هیولای اولی و معطی صور کمالیه بر ماده مستعد می‌باشد، چنان که عهده‌دار وحی بر پیامبران و الهام بر بخردان و دانشمندان و هدایت و توفیق مؤمنان و دانشجویان است.^۲

در این مورد حاجی سبزواری می‌گوید:

«للتسع من کلیها العقل العشر

واستن عاشرًا یکمل البشر»

هر یک از افلاک نه‌گانه عقلی دارند که عقول ده‌گانه می‌باشند و عقل دهم را اختصاص بده به اینکه تکمیل‌کننده بشری می‌باشد. برای هر یک از افلاک نفسی هم تصور می‌کردند که پیوسته متوجه عقل فعال خود و دل‌باخته او می‌باشد و از این جهت هم محرک فلک خویش است.

چگونگی صدور کثرت از وحدت

همان‌طور که ملاحظه شد، آنان اعتقاد داشتند که تنها از خداوند متعال عقل اول صادر شده است؛ زیرا از واحد

۱. زاهدی، خودآموز منظومه، ج ۳، ص ۹۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۶.

حقیقی غیر از یک چیز صادر نمی‌شود، ولی عقل اول چون دو جنبه داشت، یک جنبه وجودی و دیگری جنبه ماهوی، از او دو چیز صادر گردید. از جنبه وجودی او عقل دوم و از جنبه ماهوی او فلک اول و همین‌طور در سلسله‌های بعدی که حتی برخی آن را به صورت تصاعدی ترسیم نموده‌اند؛ یعنی هر چه از مبدأ دورتر گردد، تعدد جهات آن بیشتر می‌شود و می‌تواند صادرات زیادتری داشته باشد.

این بود خلاصه‌ای از جهان‌بینی محدود یونانیان و تابعان و مقلدان آنان که در نتیجه چنان خدای محدود و ناتوانی را معرفی می‌کردند که حتی ناتوان‌تر از صادرات خود بود. به این دیدگاه آنان اشکالات فراوانی وارد است که اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود: بیان مطلب: حال با توجه به این مقدمه به بیان اصل مطلب می‌پردازیم:

فلاسفه برای اثبات قاعده مزبور به دلایلی پرداخته‌اند؛ از جمله ابن سینا در *اشارات*^۱ اقامه دلیل نموده است.

مهم‌ترین برهان بر اثبات قاعده آن است که اگر از یک چیز دو چیز صادر شود تناقض لازم می‌آید، اجتماع نقیضین هم که مُسَلِّماً باطل است، پس محال است از یک چیز دو چیز صادر شود البته در عرض یکدیگر.

ابن سینا در پاسخ به پرسش بهمنیار در این مورد می‌گوید: اگر چیزی که واحد حقیقی است، مصدر دو چیز باشد، مانند الف و ب، قهراً مصدر شده است برای الف و چیزی که الف نیست، به سبب اینکه الف، ب نمی‌باشد؛ در نتیجه اجتماع نقیضین لازم می‌آید.

فخر رازی بر ابن سینا ایراد گرفته است که نقیض صدور الف، نفی صدور الف است، نه صدور غیر الف؛ زیرا ممکن است یک شیء با غیر خودش جمع شود، مانند اینکه در یک جسم هم حرکت باشد و هم سیاهی. سیاهی غیر حرکت است، ولی نقیض حرکت نیست. فخر رازی پس از بیان این مطلب به شدت بر ابن سینا انتقاد کرده و نسبت غلط بدو می‌دهد و ملاصدرا هم نسبت ضلالت و حماقت و سفاهت

۱. ابن سینا، *الإشارات و التنبیحات*، شرح خواجه، ج ۳، ص ۱۲۲.

را به فخر رازی^۱.

ما در صدد نقض و ابرام اصل قاعده و دلایل آن نیستیم، ولی تطابق آن را با خداوند متعال و افعال او به دلایل متعددی باطل می‌دانیم که اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- مغالطه میان دو گونه از وحدت

در بیان این قاعده و تعیین مصداق آن به عنوان خداوند متعال مغالطه‌ای انجام گرفته است؛ زیرا واحد انواع و اقسامی دارد که ده گونه آن را ملاصدرا بیان می‌کند، مانند: وحدت عددی، وحدت نوعی، وحدت جنسی و ... وحدت عددی گویای وحدت از جهت عددی می‌باشد، مانند عدد یک در مقابل اعداد دیگر و مانند اطلاق یک بر یک ذره خرد که آخرین ذره باشد. وحدت عددی از قلّت حکایت می‌نماید، به خلاف وحدت حقه که بر عظمت و عدم تناهی دلالت می‌نماید و گویای یک وجود بی‌نهایت است. این یک با آن یک فرق دارد. او در نهایت درجه ضعف و فقر و این در نهایت درجه عظمت و غناست؛ مانند او میلیاردها ذره دیگر

وجود دارد، ولی مانند این یک احدی نیست و منحصر به فرد می‌باشد. در وحدت عددی مطلب همان است که می‌گویند؛ موجودی که دارای وحدت عددی است، یعنی ذره بسیط و خرد و آخرین جزء، فقط یک چیز از او صادر می‌شود، به ویژه اگر علت طبیعی و مادی باشد؛ مثلاً از یک ماده خرد و بسیط تنها یک انرژی صادر می‌گردد و امکان ندارد از او انرژی‌های متعدد و گوناگونی صادر شود، ولی این فرق دارد با واحدی که یکی است؛ اما بی‌نهایت است و به سبب بی‌نهایت بودن یکی می‌باشد.

ذات مقدس الهی یکی است، ولی از نظر شدت و عظمت وجودی یکی است. واحد عددی هم یکی است، اما از نظر قلّت وجودی؛ از این رو بر عکس واحد عددی، از این واحد بی‌نهایت، همه چیز صادر می‌شود.

توضیح بیشتر اینکه در هر کجا وحدت عنوان شود گویای قلّت می‌باشد. وقتی می‌گوییم فلانی یک علم دارد؛ یعنی دو علم و ده علم ندارد. همچنین هنگامی که می‌گوییم فلانی یک منزل دارد؛ یعنی دو منزل و چند منزل

۱. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۲، ص ۲۰۷.

ندارد. از این رو واحد کوچک‌ترین عددی است که بر تنها یک معدود دلالت می‌کند و گویای کم بودن است، به خلاف وحدتی که بر خداوند متعال اطلاق می‌شود که گویای یک وجود بی‌نهایت است که دارای همه کمالات می‌باشد. و چه حکیمانه فرموده است امیر مؤمنان و موحدان که فرمود: «كُلُّ مُسَمَّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ»؛ هر کس که جز او به وحدت نامیده شده است وحدت او بر قلت دلالت می‌نماید.

نیز در وصف پروردگار متعال فرموده است: «وَاحِدٌ لَا بَعْدَ»؛ واحد است اما نه وحدت عددی. حال چگونه جرأت کرده‌اند یک واحد بی‌نهایت را در عملکرد آنچنان تنزل دهند تا به اندازه یک ذره بسیط و خرد، آن هم طبیعی و مادی گردد؟

به جرأت باید گفت: ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج/۷۴).

۲- عدم سازگاری قاعده بسیط الحقیقه ... و قاعده الواحد... در مورد خداوند

جای بسیار تعجب است تعدادی از طرفداران این مکتب از سویی در مورد خداوند متعال می‌گویند: «بسیط الحقیقه کلّ الأشياء» و از سوی دیگر در مورد همین خداوند و رابطه او با موجودات می‌گویند: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» آیا لازمه صدق هر دو قاعده یادشده بر خدای سبحان تناقضی بین نمی‌باشد؟ و عجیب‌تر آنکه در مورد نفس که از نظر ضعف قابل مقایسه با خداوند متعال نیست می‌گویند: «النفس فی وحدتها کلّ القوی»، ولی در مورد خداوند و عملکرد او می‌گویند: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد».

فلاسفه صدرائی از سویی نفس را واحد بسیط می‌دانند و از طرفی هم مجموعه‌ای از قوا، به طوری که یک نفس هم سامعه است و هم باصره... و هم عاقله است هم واهمه... و به همین جهت هم دارای آثار گوناگونی است. گرچه ملاصدرا می‌گوید به وسیله تعدد آلات، دارای مدرکات متعدد است^۳، ولی به هر حال یک نفس است، ولی دارای مدرکات متعدد، چه توسط آلت، مانند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶۵.

۲. همان، خطبه ۱۸۵.

۳. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۳، ص ۳۸۱.

سمع و بصر و چه بدون آلت، مانند تعقل و تخیل. چون واقعاً سمع و بصر نفسانی است؛ زیرا درک حالت نفسانی می‌باشد، چه رسد به تعقل و تخیل. با توجه به اینکه یک نفس است، مدرکات متعدد دارد و در نتیجه آثار گوناگونی هم از او پدید می‌آید. از این‌رو منافات ندارد که یک چیز واحد و بسیط به سبب وسعت و جودی، دارای آثار متعددی باشد. این تعدد آثار در مورد نفس هست با آنکه بسیار محدود است؛ پس چرا در مورد خداوند نباشد با آنکه بی‌نهایت است.

۳- زیربنای دیدگاه ربط حادث به

قدیم از نظر فلاسفه یونان

زیربنای آن جهان‌بینی و تحلیل ربط حادث به قدیم از دیدگاه فلاسفه یونان و پیروان آنان هیئت بطلمیوس است. حال که این هیئت توسط کپرنیک و دانشمندان نجومی بعد از او کاملاً باطل شناخته شده است معلوم نیست تکلیف بنایی که بر آن مبنا استوار است چه می‌شود. در مورد آن مبنا باید گفت که افلاک نه‌گانه مهم‌ترین اصل نجومی و فلکی بود و از این‌رو فلاسفه قدیم با اعتقاد بدان افلاک، عقول ده‌گانه را

تصور می‌کردند. حال که معلوم شده است آن جهان‌بینی تصور غلطی بیش نبوده است، تکلیف این عقول تخیلی چه می‌شود و آیا می‌شود بدین نظام فکری اعتماد کرد و با آن حتی حقایق و حیانی را توجیه نمود؟

۴- لازمه اعتقاد بدین قاعده و

شمول آن در مورد خداوند، محدود کردن خداوند است و با عموم قدرت او منافات دارد و حتی در این جهت او را نازل‌تر از مخلوقات خود معرفی می‌کند، به طوری که قدرت صادر اول از خداوند بیشتر بوده است؛ زیرا او توانسته دو چیز بیافریند (عقل دوم و فلک اول)، ولی بنابر این قاعده خداوند متعال بیش از یک چیز نمی‌تواند بیافریند. حتی اگر این قاعده را شامل پروردگار بدانند، تنها وحدت شامل صدور مخلوق و صادر اول نمی‌شود، بلکه جهات دیگر را هم دربرمی‌گیرد؛ از این‌رو باید بگویند: «الواحد لا یعلم الا الواحد، الواحد لا یدبر الا الواحد، الواحد لا یرزق الا الواحد...» و آیا پذیرش چنین مطلبی در مورد خداوند صحیح است؟! آیا او را در حدّ ذره‌ای بی‌مقدار قرار نمی‌دهد؟!

۵- عدم و فقر نمی‌تواند مبدأ وجود

باشد

اینکه می‌گویند: عقل اول چون دارای دو جهت است، از یک جهت، عقل دوم را آفریده و از یک جهت دیگر، فلک اول را آفریده، مطلب باطلی است؛ چون جهتی که مربوط به خودش می‌باشد و یلی الخلقی اوست، جهت فقر است و این جهت فقر نمی‌تواند مبدأ برای غنای دیگری شود و علت پیدایش فلک اول گردد؛ مثل اینکه نمی‌توانیم بگوییم علت ناقصه از جهت علیتش مبدأ معلولی شده و از جهت نقصش هم مبدأ معلول وجودی دیگری. نقص عدم است و عدم نمی‌تواند مبدأ وجود گردد.

۶- متکلمان کاملاً مخالف این

قاعده و شمول آن نسبت به خداوند متعال می‌باشند. علامه حلّی آن را باطل معرفی می‌کند، غزالی این قاعده را ظلمات فوق ظلمات دانسته و فخر رازی هم آن را چنان غلط می‌شناسد به طوری که کودکان را هم به خنده درمی‌آورد!

دیدگاه‌های گوناگون در مورد ربط حادث به قدیم و بهترین تشبیه آن

ربط حادث به قدیم: در مورد رابطه میان ذات مقدس الهی و جهان تعبیرات گوناگونی شده است. برخی از خداوند تعبیر به آفریننده کردند و از موجودات به آفریده. بعضی به صانع و مصنوع، برخی به مُبدِع و مُبدَع، بعضی به مؤثر و اثر، برخی به صاحب آیه و آیه، بعضی به نقّاش و نقش، برخی به ناظم و منظم، بعضی به نور و مستنیر، برخی به واجب و ممکن، بعضی به وجود اصیل و وجود ربطی، برخی به شیء و فیء، بعضی به جمال و آینه، برخی به خورشید و ذره، بعضی به دریا و موج، برخی به نائی و نوا، بعضی به جسم و جان. در مورد شیوه ارتباط حادث و قدیم هم تشبیهات متنوعی انجام گرفته است. برخی تشبیه به بنا و بنا نموده، بعضی به متحرک و محرک، برخی به معلول و علت خویش (آن هم از نوع ارتباط بین علت و معلول مادی و طبیعی) و بعضی به پادشاه و کارگزاران.

ولی در بسیاری از تشبیهات نقائصی وجود دارد که ذات مقدس باری تعالی و فعل او از آن منزّه می‌باشند؛ مثلاً در یک ساختمان و بنا، ساختمان در اصل آن به

۱. بنگرید به: کشف المراد؛ تهافت الفلاسفه؛ الاربعین الاربعین فی اصول الدین؛ مباحث المشرقیه.

بنا نیاز دارد، ولی در بقا محتاج و وابسته بدو نیست. چه بسا بنایی می‌میرد، ولی ساختمان تا قرن‌ها بعد از او بر جای می‌ماند؛ اما جهان در هر لحظه به امدادهای الهی نیاز دارد. در نظام علت و معلول و محرک و متحرک احتیاج به وسائط وجود دارد به ویژه در علت‌ها و معلول‌های طبیعی و مادی، نه در علت فاعلی و معلول‌های او؛ مثلاً حرارتی که از شعله آتش متصاعد می‌گردد ظرفی را گرم می‌کند. گرمی ظرف سبب گرمی آب داخل آن می‌شود و گرمی آب هم موجب پختن حبوبات شناور در میان ظرف می‌گردد. حرارت آتش به حبوبات از طریق این نظام طولی می‌رسد، ولی در علت فاعلی این‌گونه نیست. یک نویسنده در هنگام نوشتن با هر یک از حروف در تماس است و یک نقاش هنگام نقاشی با هر یک از خطوط و صحنه‌ها.

- در شیوه ارتباط قدیم با حادث شاید بهترین تشبیه، به متکلم و کلام وی باشد؛ زیرا کلام در شکل و چیش کلمات به متکلم نیاز دارد، ارتباط متکلم با کلام بدون واسطه است و نیاز کلام به متکلم دائمی است. اگر یک لحظه متکلم از سخن باز ایستد کلام قطع

می‌شود، کلام با اراده متکلم آن هم در هر لحظه پدید می‌آید و گویای ویژگی‌هایی از متکلم است؛ از علم و قدرت او حکایت می‌کند و نشانه‌ای از هنر و حکمت او می‌باشد.

چرا رابطه خداوند با جهان را به پادشاه عاجزی تشبیه کنیم که فقط از طریق کارگزاران می‌تواند با افراد ملت تماس برقرار نماید، یا علت و معلولی که ملزم است از طریق طبیعت مادی نفوذ داشته باشد؟ چرا آن را به گوینده‌ای تشبیه نکنیم که هر آن از سخن حکمتی می‌بارد، یا هنرمندی که هر لحظه هنری از او صادر می‌شود و به تعبیر قرآن کریم: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (الرحمن/۲۹). البته هیچ‌گونه تشبیهی نمی‌تواند کامل باشد؛ زیرا چنان که در قرآن می‌خوانیم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری/۱۱)؛ ولی نزدیک‌ترین آن را باید در نظر گرفت.

حضور الهی در فرهنگ قرآنی

در فرهنگ قرآنی حضور الهی همیشگی و با هر یک از موجودات است. این موضوع در آیات متعددی از قرآن کریم مشهود است، چنان که می‌فرماید:

﴿هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ﴾ (رعد/۳۳).
 ﴿أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾
 (فصلت/۵۳).

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (نساء/۱).
 ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ﴾
 (هود/۵۷).

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (حدید/۴).

یکی از اسامی پروردگار «قیوم» است؛ یعنی کسی که پایدار است و قوام کلیه موجودات هم به اوست. نام دیگر او «شهِید» است؛ یعنی حضور بر همه چیز دارد و شاهد عینی بر موجودات می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق/۱۶). این قُرْب با هزاران واسطه عقول و افلاک معنی ندارد! تدبیر کلیه امور به واسطه خداوند متعال است؛ نه وزیر می‌خواهد نه وکیل نه عقول و نه امشامسپندان (مقدسان بی‌مرگ). قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (یونس/۳۱).

البته این گفتار به معنای انکار نظام

علت و معلولی نیست. نظام علی و معلولی در علل طبیعی و مادی وجود دارد، ولی با علت فاعلی و قیومیت الهی فرق می‌کند. در علل طبیعی ارتباط بین علت نخستین با معلول پایانی غیر از طریق علت‌ها و معلول‌ها موجود نمی‌باشد، ولی در علت فاعلی گرچه فاعل انسجام کاملی را بین معلول‌ها ایجاد کرده است، اما با همه آن‌ها به صورت مستقیم ارتباط دارد؛ مثلاً گوینده‌ای که یک بیت شعر را ایراد کرده و قرائت می‌کند، هم به صورت منطقی و منظم حروف را کنار هم چیده است و هم با تک تک حرف‌ها ارتباط دارد. مثلاً در این مصرع «دوستی با مردم دانا نکوست» هنگامی که شاعر قرائت می‌کند باید حرف «د» پیش از حرف «و» باشد و همچنین حرف «س» پیش از حرف «ت» تا معنای مقصود را بدهد، ولی ارتباط گوینده با حرف «و» توسط حرف «د» نیست، بلکه مستقیم و مستقل است و با اراده و اختیار می‌باشد. «د» هیچ‌گونه نقشی در ایجاد «و» ندارد، خداوند متعال هم آفرینش را بر پایه نظام احسن چیدمان کرده است، اما نه اینکه اجزای این نظام یکدیگر را ایجاد کرده باشند، یا اینکه دست قدرت

خداوند بسته باشد و مقهور این نظام باشد، بلکه او به تمام معنی قاهر است و می‌توانست نظم دیگری تشکیل دهد. البته در آن نظام و در آن چیدمان رعایت احسن را می‌فرمود. آری ﴿إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ و مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿۱۹﴾ (ابراهیم/ ۱۹ و ۲۰).

نقش ایمان به قدرت الهی در زندگی انسان

ایمان به قدرت لایزال الهی آثاری دارد که اگر از دیدگاه اصالت عمل و مکتب پراگماتیسم هم خواسته باشیم حساب کنیم، دارای برکات فراوانی است که اینک به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱- ایمان، به انسان نیرو می‌بخشد و توان انسان را بالا می‌برد، دلهره‌ها و اضطراب‌ها را می‌کاهد و مقاومت او را در مقابل سختی‌ها زیاد می‌کند. ابن سینا می‌گوید: «العارف شجاع، لانه بمعزل عن تقيّة الموت»؛ عارف شجاع و دلاور است، زیرا از بیم مرگ به دور می‌باشد. ولی بهتر آن است که بگوییم: «العارف شجاع، لانه يتوكل على ربّه»؛

عارف دلاور است؛ زیرا به پروردگارش توکل دارد.

انسان در طول زندگی، در مقابل شدائد و سختی‌ها قرار می‌گیرد. گاهی یک بیماری او را تهدید می‌کند و گاهی دشمن خطرناک. گاهی به مشکل اقتصادی دچار می‌شود و گاهی در کوران سیاسی قرار می‌گیرد. گاهی هم به جایی می‌رسد که نه یار و یابوری دارد و نه توانی در خود می‌بیند. اینجاست که انسان مؤمن با اتکال به نیروی لایزال الهی، خود را نمی‌بازد و به کار و برنامه خود ادامه می‌دهد که فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق/ ۳).

زندگی پیامبران و رهبران طریقه توحید بهترین درس را از توکل و اعتماد به قدرت الهی می‌دهد؛ آن قدرتی که یوسف را از قعر چاه کنعان نجات و در کاخ عزت مصر قرار می‌دهد و ارمیای نبی را از سیاهچال زندان رها ساخته، بر مسند رهبری و سازندگی فلسطین می‌نشانند، ابراهیم را از میان آتش‌ها نجات می‌دهد و قرن‌ها شهره جهان می‌سازد و رسول اکرم ﷺ را از نقشه‌های خطرناک قریش رهایی داده، آوازه‌اش را در مآذنه‌ها می‌اندازد و به طور کلی عزت

۱. ابن سینا، الإشارات والتنبیّات، نمط ۹، مقامات العارفين.

و افتخار جاودانه به پیامبران خود می‌بخشد؛ چنان‌که فرمود: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (غافر/۵۱).

مؤمن با اتکال به قدرت لایزال الهی هیچ‌گاه به بن‌بست نمی‌رسد، بلکه پیوسته نور امید و اطمینان در دلش برق می‌زند که فرمود: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/۲۸) آگاه باشید که به یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.

۲- پاسخ به بسیاری از شبهات:

بسیاری از وسوسه‌ها و دغدغه‌ها و پیدایش شبهات در اثر ضعف ایمان به قدرت و نیروی بی‌نهایت الهی می‌باشد. بشر هنگامی که توان خود را حساب می‌کند و با معیارهای موجود خود می‌سنجد امری را غیر ممکن می‌پندارد. از این‌رو در صدد توجیه و یا انکار آن برمی‌آید ولی اگر شمه‌ای از قدرت الهی برایش درک شود مشکل او آسان می‌گردد و اشکال او برطرف می‌گردد، مانند شبهاتی که در مورد معاد جسمانی برای برخی پدید آمده یا دغدغه و توجهاتی را که در مورد برخی از معجزات کم‌ظرفیت می‌نمایند. برای مشرکان زمان رسول اکرم ﷺ هم قبول

این مطلب که مردگان پس از مردن و خاک شدن محشور می‌گردند و کالبد ایشان زنده می‌شود بسیار مشکل بود. از این‌رو می‌گفتند: ﴿وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أَلْمَعُوا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ (إسراء/۴۹) آیا هنگامی که استخوان و خاک شدیم (باز) به آفرینش جدید برانگیخته می‌شویم؟!

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا﴾ (إسراء/۵۰)؛ بگو سنگ باشید یا آهن. خلاصه خداوند شما را احضار می‌فرماید.

خداوند متعال بارها برای قیامت و زنده شدن مردگان به آفرینش نخستین انسان مثل می‌زند، از جمله می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾ (قیامت/۴۰).

آری آن دستِ قدرتمندی که آدمی را از نیستی به هستی آورده است، می‌تواند دوباره او را زنده گرداند و آن خدایی که از نطفه‌ای گندیده انسانی فرهیخته می‌سازد، می‌تواند که استخوان‌های پوسیده‌اش را زنده کند که فرمود: ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾ (طارق/۸).